



Exploring the Acceptance of and Being Bound by Treaties in the Legal Systems of Denmark, Brazil, Australia and New Zealand

Reyhaneh Zandi,¹ Mousa Karami,²

PhD Candidate in Public International Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran;

Email: r.z.judge94@gmail.com

PhD in Public International Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran (Corresponding Author);

Email: mosakarami136767@gmail.com

Abstract

The conclusion of treaties forms the foundation of the international legal order and significantly influences international relations. A treaty embodies the consent of states to be legally bound and represents the obligations they undertake. However, the method of expressing consent to be bound by treaties varies considerably depending on each country's constitutional, legal, and political context, which in turn reflects its unique history and culture. This paper, using a descriptive-analytical approach and relying on desk research, explores the systems of treaty acceptance and commitment in four states: Denmark, Brazil, Australia, and New Zealand. It also examines the general position of international law and domestic legal systems regarding the legal effects of treaties within national legal orders. By drawing on notable insights from the diversity of national practices, this study offers a fresh perspective on the subject. The investigation into the processes of treaty acceptance and commitment in the legal systems of the aforementioned four states reveals that dualism remains the dominant theory governing the relationship between international and domestic law. From the standpoint of democratic governance, it becomes evident that the need for greater control over state power—through the requirement of parliamentary approval of treaties—while simultaneously leaving the final decision to the executive branch based on contemporary national interests, reflects a more democratic and pragmatic approach to treaty commitment. This dynamic plays a significant role in the expansion of international order and the strengthening of interstate cooperation.

Keywords: Being Bound by Treaties, Denmark, Brazil, Australia, New Zealand

Received: 26/09/2024; **Revised:** 08/11/2024; **Accepted:** 10/12/2024; **Published online:** 21/12/2024.

How To Cite: Zandi, R& Karami, M (2024). Exploring the Acceptance of and Being Bound by Treaties in the Legal Systems of Denmark, Brazil, Australia and New Zealand, *Journal of Comparative Public Law*, 1(3).73-99.

<http://www.doi.org/10.22091/cpl.2025.12429.1051>

Published by: University of Qom

© The Author(s)

Article type: Research





کاوشی در پذیرش و التزام به معاهدات در نظام‌های حقوقی دانمارک، برزیل، استرالیا و زلاند نو

ریحانه زندی^۱، موسی کرمی^۲

دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران؛ رایانامه: r.z.judge94@gmail.com
دانش آموخته دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول)؛ رایانامه: mosakarami136767@gmail.com

چکیده

انعقاد معاهده، بنیاد نظم حقوقی بین‌المللی را شکل می‌دهد و بر روابط بین‌الملل تأثیر می‌گذارد. معاهده تجلی رضایت دولت‌ها برای مقید بودن و معرف تعهداتی است که به آن ملتزم می‌شوند. باین حال، بسته به شرایط قانون اساسی، قانونی و سیاسی که بازتاب تاریخ و فرهنگ هر کشوری است، شیوه اعلام رضایت برای التزام به معاهدات به طرز چشمگیری متفاوت است. این نوشتار، با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی و به‌کارگیری منابع کتابخانه‌ای، در پی بررسی نظام پذیرش و التزام به معاهدات در چهار دولت دانمارک، برزیل، استرالیا و زلاند نو است. همچنین به بررسی موضع کلی حقوق بین‌الملل و نظام‌های حقوقی ملی در موضوع آثار حقوقی معاهدات در حقوق داخلی می‌پردازد و با استخراج ملاحظات جالب توجه از تنوع رویه‌های ملی، نگرش تازه‌ای نسبت به این موضوع ارائه می‌نماید. کندوکاو در چندوچون پذیرش و التزام به معاهدات در نظام حقوقی دولت‌های چهارگانه دانمارک، برزیل، استرالیا و زلاند نو، نشان داد که نظریه حیره درزمینه مناسبات میان حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی، همچنان دوگانه‌انگاری است. آنچه از منظر حکمرانی دموکراتیک مبرهن می‌نماید، این است که نیاز به کنترل بیشتر بر قدرت دولتی و الزام تصویب معاهدات در پارلمان و درعین حال، باقی گذاردن قدرت اتخاذ تصمیم نهایی با توجه به مصالح روز کشور در دست قوه مجریه، گرایش بیشتری به برقراری نظام دموکراتیک و مصلحت‌اندیشی پذیرش و التزام به معاهدات خواهد داشت. امری که در گسترش هر چه بیشتر نظم بین‌المللی و تقویت همکاری‌های بین‌الدولی بسیار تأثیرگذار خواهد بود.

واژگان کلیدی: التزام به معاهدات، دانمارک، برزیل، استرالیا، زلاند نو.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۵؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۸/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۲۰؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۰/۰۱.

استناد: زندی، ریحانه؛ کرمی، موسی، (۱۴۰۳). کاوشی در پذیرش و التزام به معاهدات در نظام‌های حقوقی دانمارک، برزیل، استرالیا و زلاند نو.

حقوق عمومی تطبیقی، ۱(۴)، ۷۳-۹۹.

<http://www.doi.org/10.22091/cpl.2025.12429.1051>.



مقدمه

«معاهده»^۱ به عنوان یکی از منابع اصلی و بلکه مهم‌ترین منبع حقوق بین‌الملل، جایگاه رفیعی در روابط بین‌الملل ایفا می‌کند. این جایگاه رفیع هم ازجمله از آنجا ناشی می‌شود که منبع هر نظام حقوقی و اینجا حقوق بین‌الملل، در واقع مستند و ابزار حل و فصل اختلافات به شمار می‌رود. بر این پایه، اهمیت معاهدات به عنوان یکی از سه منبع اصلی (در کنار عرف و اصول کلی حقوقی) در ساحت روابط بین‌الملل و جامعه بین‌المللی روشن و بی‌نیاز از توضیح می‌نماید. به باور ذوالعین، معاهدات معتبرترین و دقیق‌ترین منبع حقوق بین‌الملل هستند و روشن‌ترین قواعد را وارد قلمرو این نظام حقوقی می‌کنند. ارزش این منبع از آنجا معلوم می‌شود که بدانیم کلیه نویسندگان عرصه حقوق بین‌الملل، صرف‌نظر از تعلق آن‌ها به این یا آن مشرب فکری و از گذشته تا همین امروز، آن را منبع مسلم حقوق بین‌الملل شمرده‌اند، هرچند ممکن است درباره سرشت و بنیاد معاهده با هم اختلاف نظر داشته باشند (ذوالعین، ۶۳۹: ۱۳۸۸). براونلی، معاهده را «مهم‌ترین منبع تعهد در حقوق بین‌الملل» خوانده است (براونلی، ۸۳: ۱۳۹۶) و کسانی هم به خاطر ثبات، وضوح و دقت معاهدات در مقام اثبات تعهد، از جایگاه خاص آن در منظومه حقوق بین‌الملل سخن رانده‌اند (مجبی و رضادوست، ۱۰: ۱۳۹۴).

برخی نیز رغبت بیشتر دولت‌ها به معاهده (و البته عرف) به عنوان منبع سنتی حقوق بین‌الملل را، عدم تمایل آن‌ها به پایبندی به تعهدات تحمیلی و خارج از اراده خویش می‌دانند (باقرزاده، ۱۴۰۳: ۶۱) و به همین سبب است که نویسندگانی، هدف از تفسیر معاهده را «دستیابی به قصد مشترک طرفین آن» (حجاری و زمانی، ۱۱: ۱۴۰۲) خوانده‌اند که نشانه‌ای است از رضا و اراده دولت‌ها در شکل‌گیری این منبع شاخص حقوق بین‌الملل. این یعنی در خصوص جایگاه بلامنازع معاهدات در سپهر حقوق و روابط بین‌الملل و اهمیت آن‌ها برای دولت‌ها در تنظیم روابط خود در مناسبات بین‌المللی و با دولت‌های دیگر، هیچ تردیدی نمی‌توان به خود راه داد. به خاطر نقش اراده دولت‌ها در حیات و ممات معاهدات، شاید بتوان آن‌ها را یکی از بارزترین جلوه‌گاه‌های چیرگی پوزیتیویسم در حقوق بین‌الملل دانست (Lee and Lee, 2010: 1) که گاه حتی «جدی‌ترین مبنای فلسفی حقوق بین‌الملل» خوانده شده است (شهبازی، ۴: ۱۳۹۵). همان‌گونه که فلسفی گفته است، همه گفت‌وگوها و مسائل پیرامون حقوق معاهدات به‌ویژه پس از انعقاد کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات، پیرامون دو اصل

1. Treaty

اساسی شکل گرفته و بر آن‌ها متمرکز شده‌اند؛ یکی اصل آزادی اراده طرف‌های معاهده و دیگری اصل فورمالیسم حقوقی (اصالت صورت حقوقی). به بیان او، بر پایه اصل نخست، التزام حقوقی ناشی از معاهده که طرف‌های معاهده را به اجرای مقررات آن مکلف می‌سازد، حاصل اراده آزاد طرف‌های خود معاهده است؛ به این معنا که هرگونه تعهد و در مفهوم وسیع‌تر هرگونه اثر حقوقی که از معاهده به جا می‌ماند، برآیند اراده‌ای است که آن تعهد یا اثر را به وجود آورده است. ازاین‌رو، در قلمرو هر معاهده، مسائل مرتبط با اعتبار یا دامنه اجرایی آن باید با توجه به اراده طرف‌های معاهده حل و فصل گردد. در سوی دیگر، بر پایه اصل دوم، التزام حقوقی ناشی از معاهده که طرف‌های هر کنوانسیون را نسبت به مقررات ناشی از آن ملتزم می‌سازد، حاصل اعمال یک سلسله تشریفات معین است که برای انجام عمل حقوقی (انعقاد معاهده) ضرورت دارد.

اهمیت این اقدامات صوری در انعقاد معاهده در این واقعیت نهفته است که هر مسئله مرتبط با معاهده، باید با مطالعه و بررسی آن‌ها فیصله یابد (فلسفی، بیست‌وهفت-بیست‌وهشت: ۱۳۸۳). «کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در خصوص حقوق معاهدات» با محدود کردن خود به انتخاب ابزارهایی که از طریق آن‌ها دولت می‌تواند تعهدات بین‌المللی ناشی از معاهدات را بپذیرد، مسئله چگونگی اجرای معاهدات مورد پذیرش دولت‌ها در سطح بین‌المللی در داخل کشور، به خود دولت‌ها و نظام حقوقی‌شان واگذار کرده است. بنابراین، «داخلی‌سازی»^۱ معاهدات موضوعی مرتبط با حقوق ملی است و قواعد حقوق بین‌الملل بین‌المللی را در آن راهی نیست (Adede, 2001: 3). با توجه به اینکه در حقوق بین‌الملل کنونی، هر دولتی با توجه به نظام حقوقی-سیاسی خود، شیوه خاصی را برای طی مراحل انعقاد معاهدات در حقوق داخلی پیش می‌گیرد، یکی از مسائل شایسته بررسی در این زمینه، کندوکار در نظام پذیرش و التزام به معاهدات در دولت‌هاست.

درک نظام حقوقی بین‌المللی، مستلزم فهم رابطه نظام‌های حقوقی و سیاسی ملی با آن است (Jackson, 2017: 310). به باور این قلم، معاهدات را می‌توان به آونگی تشبیه کرد که یک‌سوی آن به حقوق بین‌الملل می‌رسد و سوی دیگرش در حقوق داخلی راه می‌یابد. از این چشم‌انداز، شناخت هر معاهده نیازمند توجه هم‌زمان به قواعد حقوقی بین‌المللی و موازین حقوقی داخلی دولت‌هاست و به همین اعتبار، پلی میان حقوق بین‌الملل و حقوق عمومی محسوب می‌شود. حوزه اصلی تمرکز در این نوشتار، به اصل سنتی و بنیادی حقوق بین‌الملل، یعنی حاکمیت دولت مربوط می‌شود. تقریباً همه

1. Domestication

قوانین اساسی حاوی مقرراتی مربوط به معاهدات بین‌المللی هستند، اما این مقررات از جهات گوناگونی با یکدیگر متفاوت است (Mendez, 2013: 2). اگرچه در خصوص پذیرش و التزام به معاهدات در نوشتگان حقوقی به زبان‌های گوناگون و ازجمله زبان فارسی منابع بسیاری وجود دارند، ولی رویکرد نظام حقوقی برخی دولت‌ها همچنان کمتر مورد توجه قرار گرفته است که مطالعه آن‌ها خالی از سودمندی و ارزش علمی نتواند بود. از این میان، نگارندگان چهار دولت دانمارک، برزیل، استرالیا و زلاند نو را ازجمله مواردی یافتند که دست‌کم نظام پذیرش و التزام به معاهدات در آن‌ها از کمند پژوهش‌هایی که تا زمان نگارش این نوشتار انجام شده دور افتاده‌اند. ازاین‌رو، مقاله فرارو در ادامه می‌کوشد بررسی نظام پذیرش و التزام به معاهدات را در به ترتیب دانمارک (۱)، برزیل (۲)، استرالیا (۳) و زلاند نو (۴) وجهه همت قرار دهد که به لحاظ جغرافیایی، اولی در اروپا، دومی در آمریکای جنوبی و سومی و چهارمی در اقیانوسیه جای گرفته‌اند و از نظر سرشت نظام حقوقی، دو مورد نخست پیرو نظام رومی-ژرمنی و دو مورد دیگر دنباله‌رو نظام کامن‌لا هستند.

مراد از نظام پذیرش و التزام به معاهدات در این پژوهش، تشریفات و روندی است که طبق حقوق داخلی برای تبدیل یک معاهده به بخشی از نظام حقوقی دولت ذی‌ربط باید طی شود. بی‌گمان آشنایی با رویکرد دولت‌های پیش‌گفته در قبال پذیرش و التزام به معاهدات و سازوکارهای ذی‌ربط، افزون بر اینکه به‌خودی‌خود ارزشمند است، می‌تواند در فهم ریزه‌کاری‌های نظام حقوقی ایران نیز به‌کار آید و راه را برای اندیشه‌ورزی تطبیقی در تفاوت‌ها و شباهت‌های میان نظام حقوقی داخلی و نظام‌های حقوقی خارجی در مناطق گوناگون جهان بگشاید.

۱. پذیرش و التزام به معاهدات در پادشاهی دانمارک

هر چند تاریخ مستقل دانمارک با حکومت سلطنتی مطلقه آغاز شد، ولی پس از کشمکش‌های اجتماعی و رویدادهای تاریخی که خاص هر کشوری است، اکنون حکومت مشروطه سلطنتی با دموکراسی پارلمانی در این کشور برقرار است. دانمارک را می‌توان یکی از دیرپاترین حکومت‌های پادشاهی جهان به شمار آورد که تاریخچه آن به حدود سال ۱۰۰۰ میلادی و عصر وایکینگ‌ها بازمی‌گردد. پادشاه کنونی دانمارک، فردریک دهم است که از ۱۴ ژانویه ۲۰۲۴ و با کناره‌گیری مادر خود، یعنی ملکه خانم مارگرت دوم در این جایگاه نشسته است. جامعه کنونی دانمارک بر پایه تأسیس قانون اساسی دانمارک در سال ۱۸۴۹ سامان یافته که تحت تأثیر فلسفه عصر روشنگری و فیلسوفی

همچون منتسکیو^۱ قرار داشت (Krunke and Baumbach, 2019: 270) و نظام سیاسی این کشور از آن به بعد با احزاب متنوع سیاسی شکل گرفته است. قدرت اجرایی در این کشور توسط کابینه اعمال می‌شود که نخست‌وزیر، به‌عنوان مسئول دولت، در رأس آن قرار گرفته است. همچنین، قانون‌گذاری توسط پارلمان ملی دانمارک انجام می‌شود که Folketing نام دارد. اعضای قوه قضائیه نیز توسط هیئت اجرایی (معمولاً به پیشنهاد خود قوه قضائیه) نامزد و به‌طور رسمی توسط پادشاه منصوب می‌شوند و تا زمان بازنشستگی در منصب خود باقی خواهند بود.

قانون اساسی دانمارک هیچ بند مشخصی در مورد اصول اساسی شکل حکومت کشور ندارد. تنها بخش دوم قانون مذکور به‌سادگی اشاره می‌کند که شکل حکومت سلطنتی محدود است. نکته جالب آنجاست که با وجود تلاش نهادهای داخلی این کشور در پیاده‌سازی اصول دموکراسی در سطوح مختلف تصمیم‌گیری‌های دولتی، در هیچ جای قانون اساسی دانمارک واژه «دموکراسی» را نمی‌توان یافت (Christensen et al, 2020: 10). شاید یکی از دلایل این امر را بتوان در این واقعیت جستجو نمود که بسیاری از مقررات قانون اساسی فعلی (مصوب ۱۹۵۳) نسبت به زمانی که برای نخستین بار به رشته تحریر درآمد (۱۸۴۸) تقریباً بدون تغییر باقی مانده است. از آنجایی که دادگاه‌ها در این کشور، نسبت به مفاد قانون اساسی چندان پویا نیستند، چنین حقوقی از رویه قضایی نیز ناشی نمی‌شود (Krunke and Baumbach, 2019: 326). از لحاظ رسمی، پادشاه توانایی رد کردن یک لایحه را با توشیح ملوکانه دارد و برای اینکه لایحه‌ای به قانون تبدیل شود، حتماً باید به امضای پادشاه و یکی از وزرای دولت برسد. پادشاه همچنین نصب و عزل نخست‌وزیر را درید قدرت خود حفظ نموده است.

تعیین وزرا، اعلان جنگ و برقراری صلح، توسط نخست‌وزیر و کابینه با رضایت رسمی پادشاه انجام می‌شود. هنگامی که یک دولت جدید در حال شکل‌گیری است، پادشاه رهبران احزاب را فرامی‌خواند و به رهبر حزب اکثریت دستور تشکیل کابینه را می‌دهد. درنهایت، طبق اصول قانون اساسی ۵ ژوئن ۱۹۵۳^۲ درباره مقام سلطنت، امروزه پادشاه نقشی تشریفاتی دارد و به‌واسطه کاریست دموکراسی پارلمانی و تفکیک قوا در این کشور، در استفاده از قدرت محدود شده است. با این حال، پادشاه دارای سه اختیار و حق قانونی است: حق مورد مشورت قرار گرفتن، حق توصیه و مشورت دادن

1. Montesquieu

۲. برای دسترسی به متن کامل این قانون، ر.ک.:

<https://is.gd/IS6fmol> (last access on 17 February, 2025)

و حق تذکر دادن. روی هم رفته، ارگانی که مجاز است دولت را در سطح بین‌المللی از طریق معاهدات متعهد نماید و دارای قدرت تنظیم معاهده است، معمولاً رئیس دولت (شاه یا رئیس‌جمهور) دانسته می‌شود؛ بنابراین این اوست که معاهدات را «تصویب» می‌کند و بدین وسیله رضایت کشورش را مبنی بر التزام به معاهده‌ای که بدین ترتیب تصویب شده است، در سطح بین‌المللی تثبیت خواهد نمود (Economides, 1993: para. 1.1). دانمارک نیز از این قاعده کلی به دور نمانده است و قدرت مذکور را به نوعی در میانه روابط پادشاه از یک سو و نخست‌وزیر و کابینه‌اش از سوی دیگر، می‌توان پی گرفت.

در نظام پذیرش معاهدات این کشور، وفق بخش ۱۹ قانون اساسی سال ۱۹۵۳ دانمارک، اختیار انعقاد معاهده با «پادشاه» یعنی حکومت است. به‌طور معمول، وزیر امور خارجه مسئول فرآیند انعقاد معاهده خواهد بود، باوجوداین، هنگامی که مناسبات فنی و حرفه‌ای اقتضاء نمایند، ممکن است یکی دیگر از وزرا مسئول انعقاد معاهده‌ای در حوزه کاری خویش گردد که در این صورت وزیر امور خارجه صلاحیت خود را به وزیر مربوطه تفویض می‌کند. در برخی موارد معین، کسب رضایت پارلمان دانمارک در این زمینه ضروری است. با نظر داشت این نکته که یکی از تعهدات اساسی مندرج در هر کنوانسیون این است که قوانین ملی بهره‌مندی از حقوق مندرج در کنوانسیون را تضمین کند، بنابراین، در چنین شرایطی، اعضای پارلمان نیز همچون وزیر مربوطه، باید بهترین راه را برای اعمال حقوق تضمین شده توسط کنوانسیون در قوانین داخلی بیابند (Mwandha, 2023: 5). «پادشاه» یعنی حکومت، صلاحیت صدور مجوز برای مذاکره و امضای معاهدات و اعطای اختیارات تام به اشخاص را داراست. منطبق با قواعد حاکم در کشور دانمارک، در معاهدات میان سران کشورها و دیگر معاهدات حائز اهمیت، اختیارات تام با امضای ملوکانه و ظهرنویسی وزیر خارجه محقق می‌گردد. در دیگر موارد، واگذاری اختیارات تام توسط وزیر امور خارجه به امضا می‌رسد.

بخش ۱۹ قانون اساسی دانمارک، تأیید پارلمان را برای برخی معاهدات ضروری می‌داند. ازاین‌رو، معمولاً چنین معاهداتی با «شرط تصویب»^۱ به امضا می‌رسند. همان‌گونه که ضیایی بیگدلی هم یادآور شده، چنین امضایی که در ماده ۱۰ کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات به آن پرداخته شده، در واقع امضای موقت است و به تأیید مقامات دولتی صلاحیت‌دار نیاز دارد (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۳: ۴۲). به نظر می‌رسد در رویه عملی دانمارک، شفافیت و کنترل دموکراتیک، جایگزین جنبه هنجاری فرآیند

1. Ad referendum

انعقاد معاهدات گردیده است. چنین رویکردی را شاید بتوان تا حدی متأثر از سیاست کلی اتحادیه اروپا به شمار آورد. اتحادیه اروپا خود متشکل از دولت-ملت‌هایی است که رویکردهای قانون اساسی داخلی متفاوت خود را برای چنین موضوعاتی اتخاذ کرده‌اند؛ اما تأثیر ساختار قانون اتحادیه اروپا بر نظم‌های قانون اساسی داخلی این دولت‌ها را به سختی می‌توان نادیده انگاشت.

امکان امضای غیرمشروط به تصویب، پذیرش یا تأیید، در صورت: ۱. ضروری نبودن تأیید پارلمان؛ ۲. تأیید برخی معاهدات خاص از سوی پارلمان نظیر معاهدات مربوط به پست؛ ۳. کسب پیشینی استثنایی تأیید پارلمان قبل از امضای معاهده وجود دارد. در نقطه مقابل، امضای مشروط به تصویب در رابطه با معاهداتی که مستلزم تأیید پارلمان هستند و از جمله آن دسته از معاهداتی که به تقنین جدید از سوی پارلمان نیاز دارند و همچنین معاهداتی که از قِبل اختیارات تام ملوکانه به امضا می‌رسند، ضرورت دارد (Council of Europe, 2001: 120). در نظام حقوق اساسی دانمارک، پذیرش یا تأیید، بسته به ملزومات معاهده مورد نظر، همانند مقوله تصویب هستند. تصمیم رسمی مرتبط با ملتزم ساختن دولت از طریق امضا، در نشست هیئت دولت یا از طریق بیانیه وزیر مسئول و معمولاً وزیر امور خارجه اتخاذ می‌شود. تصمیم رسمی التزام دولت از طریق تصویب، از رهگذر بیانیه پادشاه و بر اساس پیشنهاد هیئت دولت اتخاذ می‌گردد. در این زمینه، در شماری از موارد، اخذ رضایت پیشینی پارلمان ضرورت دارد.

معاهداتی که بر جزایر «فارو»^۱ و «گرینلند»^۲ اعمال می‌شوند، می‌بایستی پیش از اتخاذ تصمیم نهایی مبنی بر التزام، از طریق قوانین حکومت محلی این سرزمین‌ها، به مقامات حکومت ملی تسلیم گردند. بسته به نوع معاهده، ممکن است در این زمینه با گروه‌های حرفه‌ای مشورت شود. در خصوص توافقیات‌های اداری، احتمال دارد وزیر مربوطه یا رئیس رکن اداری ذیربط مبادرت به تصمیم‌گیری در خصوص التزام دولت نماید (Council of Europe, 2001: 121). باین‌حال، خطری که در چنین طبقه‌بندی نسبتاً پیچیده وجود دارد این است که نمی‌تواند سایه‌ها و ظرایف متعددی را که در واقعیت به وجود خواهد آورد به درستی منعکس نماید. تعدد مقامات صالح برای تصمیم‌گیری از یک سو و سرگردانی قوه اتخاذ تصمیم در خصوص یک معاهده گاه بین پادشاه و

1. Faroe

2. Greenland

در این میان، بحث‌هایی که دونالد ترامپ پس از روی کار آمدن دوباره به‌عنوان ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا در ژانویه ۲۰۲۵ میلادی در خصوص خرید این جزیره از دانمارک مطرح کرده، جالب توجه است. هرچند از نظر حقوق بین‌الملل، حاکمیت پادشاهی دانمارک بر این جزیره امری مسلم می‌نماید (Antsygina, 2025; Vidmar, 6 February 2025). (See: Antsygina, 2025; Vidmar, 6 February 2025).

کابینه، گاه بین وزیر امور خارجه و سایر وزرای مربوطه و گاه بین کابینه و پارلمان از سوی دیگر، ازجمله نقاط ضعفی است که به‌خودی‌خود نظام پذیرش و التزام به معاهده را در سامانه حقوقی و سیاسی کشور دانمارک در هاله‌ای از ابهامی ناخوشایند قرار داده و به اطاله وقت و منابع و عدم اطمینان در نوع اجرا و داخلی‌سازی قواعد بین‌المللی در این کشور خواهد انجامید.

در قضیه تصویب، راجع به معاهدات منعقدہ میان سران کشورها، پادشاه که امضای او باید با امضای یکی از وزرا همراه باشد، مبادرت به این کار می‌کند. برای سایر معاهدات، وزیر امور خارجه، یا در موارد استثنایی، وزرای دیگر به این کار دست می‌یازند. مطابق با بخش ۱۹ قانون اساسی، در برخی موارد، پیش از انعقاد معاهده دولت باید از پارلمان رضایت بگیرد. مسئله مربوط به «حائز اهمیت بالا» بودن یا نبودن تعهد معاهده‌ای وفق بخش ۱۹، به تشخیص مسئولین مربوطه بستگی دارد. در مواردی که این تشخیص محل تردید است، معمولاً رضایت پارلمان اخذ می‌گردد. برای اعلام نظر پارلمان محدودیت زمانی تعیین نشده است. گمان می‌رود تعیین اینکه آیا معاهده از اهمیت سیاسی برخوردار است و در نتیجه یکی از دلایل دخالت مجلس، پرسشی است مبهم که همواره در مقابل کابینه قرار دارد. با این همه، صلاحیت دولت دانمارک برای تصمیم‌گیری در مورد انعقاد موافقتنامه‌های بین‌المللی با الزام موافقت پارلمان در مواردی که معاهده گسترش یا کاهش قلمرو ملی را پیش‌بینی می‌کند، قدر متیقنی است که در این زمینه تردیدی بدان راه نمی‌یابد. این امر در خصوص تصویب نیز صدق می‌کند، لکن تصویب به‌طور معمول بلافاصله پس از اعلام رضایت پارلمان صورت می‌پذیرد. اگرچه دولت نقش مسلط را در این رویه‌های داخلی دارد، اما مشمول محدودیت‌هایی است که در الگوی وست‌مینستر^۱ کمتر قابل ملاحظه است.

در سنت وست‌مینستر، موافقتنامه‌های بین‌المللی در درجه اول به‌عنوان بخشی از سیاست خارجی تلقی می‌شوند و به‌خودی‌خود هیچ تأثیری بر قوانین داخلی ندارند. از این رو، انعقاد معاهدات یک وظیفه دولتی است که طبق قانون نیازی به دخالت اساسی مجلس ندارد (Council of Europe, 23 January 2001: 53). قانون اساسی دانمارک در خصوص اینکه آیا دولت می‌تواند پس از اعلام رضایت پارلمان از تصویب معاهده‌ای خودداری کند یا خیر سکوت است.

در مورد الحاق به معاهدات، معمولاً همان رویه مربوط به تصویب، ولی بدون امضای سند مورد الحاق دنبال می‌شود. اعلام تحفظ به معاهدات، انصراف از آن و همچنین مخالفت با تحفظ سایر

1. Westminster model

دولت‌ها، توسط همان مقامات و تحت همان شرایطی که برای امضا و تصویب در فوق آمد صورت می‌پذیرد. قانون اساسی دانمارک در قبال معاهدات بین‌المللی قائل به رویکرد «دوگانه‌انگاری»^۱ است؛ به این معنا که معاهدات به صورت خودکار بخشی از حقوق داخلی قلمداد نمی‌شوند. در واقع، در نگاه دوگانه‌انگاری حقوقی، مادامی که قواعد حقوقی بین‌المللی از جمله قواعد معاهده‌ای به نحوی در نظام منابع حقوق داخلی بازتاب پیدا نکنند، برای نهادهای ملی الزام‌آور نخواهند بود (ستایش‌پور، ۱۳۰: ۱۴۰۱). بر این اساس، اجرایی شدن معاهدات در حقوق داخلی دانمارک مستلزم قانون‌گذاری و صدور دستورهای اداری است. باین‌حال، محاکم این کشور، به گونه‌ای فزاینده، در حال شناسایی معاهدات بین‌المللی به عنوان منبع فرعی قانون قابل اعمال در دادگاه‌ها هستند. در این زمینه، معاهده‌ای که به بخشی از حقوق داخلی کشور دانمارک مبدل شده، دارای همان وضعیت حقوقی و سطح قانونی است که قانون مربوطه آن معاهده را در حقوق ملی کشور گنجانده است.

امکان اجرای موقت معاهده پیش از لازم‌الاجرا شدن آن در نظام حقوقی کشور دانمارک پیش‌بینی شده است، ولی برای امکان ایفای تعهدات مندرج در معاهده از لحظه اجرای موقت آن، باید وضعیت حقوقی داخلی لازم برای اجرای پیش از موعد معاهده وجود داشته باشد یا ایجاد شود (Council of Europe, 2001: 122). دستور کار اصلی حقوق معاهدات، اصل «حسن‌نیت»^۲ به شمار می‌رود که در ماده ۲۶ کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات بر آن صحنه گذارده شده است. اینکه در روند پذیرش و اجرای مفاد یک معاهده بین‌المللی، ذیل قوانین داخلی دانمارک، امکان اجرای موقت مفاد معاهده در قالب‌های داخلی پیش‌بینی شده است، به خودی خود راه نفوذ تردید در اجرای مفاد معاهده به صورت دائمی و حتی طرح این پرسش که آیا ممکن است به جهت عدم تمایل به دائمی‌سازی قانون، مسیر خروج از یک سند بین‌المللی، خصوصاً حقوق بشری، طی گردد را به ذهن متبادر می‌سازد.

۲. پذیرش و التزام به معاهدات در جمهوری فدراتیو برزیل

پایتخت برزیل، برازیلیا^۳ نام دارد. بر اساس قانون اساسی مصوب ۱۹۸۸، برزیل دارای یک نظام ریاست‌جمهوری فدرال، دموکراسی دارای نمایندگان و نظام جمهوری است که در آن

1. Dualism

2. Pacta sunt servanda

3. Brasília

ریاست‌جمهوری برزیل هم‌زمان ریاست دولت و ریاست حکومت را در اختیار دارد (Gómez, 2021: 2). یکی از اصول بنیادین سیاست در نظام جمهوری نظام چندحزبی است که به‌عنوان ضمانت آزادی سیاسی در نظر گرفته می‌شود. ساختار اداری حکومت فدراسیون است؛ اگرچه، در برزیل شهرداری‌ها واحدهای سیاسی مستقلی هستند که از این طریق نظام فدراسیون سه ضلعی می‌شود: این نظام متشکل از اتحادیه و ایالات و شهرداری‌هاست. نظام حقوقی برزیل بر مبنای حقوق رومی است. قدرت اجرایی اتحادیه توسط دولت اعمال شده و ریاست آن را ریاست جمهوری بر عهده داشته که برای دوره‌های چهارساله به این مقام منصوب می‌گردد و می‌تواند یک دوره دیگر نیز مجدداً به این سمت منصوب شود. قدرت قانون‌گذاری در اختیار کنگره ملی برزیل قرار دارد که از مجلس نمایندگان و مجلس سنا تشکیل شده است. نمایندگان مجلس نمایندگان برزیل هر چهار سال یکبار به‌صورت نمایندگی نسبی برای ایالات به این سمت منصوب می‌شوند.

نمایندگان سنای فدرال برزیل برای دوره‌های هشت‌ساله به این سمت منصوب می‌شوند. بر اساس روند معمول حقوقی قوه مجریه باید در قانون‌گذاری دخیل باشد، قوه مجریه می‌تواند قانون جدید را وتو کند (Schneider and Momsen, 2025) و از حق انحصاری ابتکار قانون‌گذاری در مسائلی خاص نیز برخوردار است. علاوه بر این، در صورت بروز شرایط اضطراری، قوه مجریه ممکن است اقدام به اتخاذ «تدابیر احتیاطی»^۱ نماید که دارای قدرت قانون بوده و باید بلافاصله به اجرا گذاشته شود. تدابیر احتیاطی برای ۱۲۰ روز به قدرت خود باقی خواهد بود، مگر آنکه چنین تدابیری توسط کنگره لغو شود (Barbosa, 2008: 15). در سایر قوانین اساسی، رئیس دولت ممکن است در چنین مواردی از قدرت قابل توجهی در نظام سیاسی برخوردار باشد؛ مانند ریاست‌جمهوری ایالات متحده و همچنین در بسیاری از قوانین اساسی جدید اروپای شرقی.

رویه معمول و سنتی برای التزام به معاهدات در کشور برزیل شامل مذاکره، امضا، تأیید قوه مقننه، تصویب، ابلاغ توسط قوه مجریه و انتشار متن معاهده مربوطه است. وفق نظام حقوق اساسی برزیل، برای اینکه یک موافقت‌نامه بین‌المللی به بخشی از نظام حقوقی کشور مبدل شود، نیازی به تصویب قانون عادی در این رابطه نیست. روند رسمی و ذهنی پیچیده تبدیل معاهدات به بخشی از حقوق داخلی از رهگذر تأیید کنگره و ابلاغ و انتشار متن آن‌ها از سوی قوه مجریه برای تبدیل معاهدات به قواعد الزام‌آور در کشور برزیل کفایت می‌کند (Barbosa, 2008: 15). به عبارت دیگر، با اعمال

اختیارات بیشتر توسط کنگره، در مقابل رئیس دولت، پارلمان نیز نقش خود را در بررسی دقیق و پاسخگو نگه داشتن اقدامات دولتی گسترش داده است. در این زمینه، تصویب، اقدامی نوعی در حقوق بین‌الملل عمومی به شمار می‌رود که برای ارتقاء اعتبار یک معاهده در سطح داخلی کفایت ندارد.

تنها ترکیبی از اراده مستقل کنگره ملی و رئیس‌جمهور، در دو سطح کاملاً مجزا، می‌تواند توافقنامه‌ای بین‌المللی را به بخشی از حقوق داخلی برزیل مبدل سازد؛ اما نقش پارلمان را می‌توان به مراتب پررنگ‌تر و مؤثرتر به شمار آورد. واقعیت آن است که جایگاه پارلمان غالباً با تأثیر معاهده منعقدشده بر قوانین داخلی پیوند نزدیکی پیدا می‌کند (Council of Europe, 23 January 2001: 53). اگر غیر از این بود و معاهده‌ای بدون دخالت پارلمان و صرفاً در نتیجه تصویب آن توسط قوه مجریه قدرت قانون داشت، اصل تفکیک قوا به خطر می‌افتاد. انکار نمی‌توان کرد که یک جنبه مرتبط از کنترل دموکراتیک که ممکن است از مشارکت پارلمان نیز حمایت کند، ارتقاء شفافیت در تصمیم‌گیری و فعالیت‌های دولتی است.

قانون اساسی فدرال، در بند نخست اصل ۴۹ اشعار می‌دارد که تصمیم‌گیری نهایی راجع به معاهدات، توافقنامه‌ها یا قوانین بین‌المللی که منجر به بار مالی برای کشور می‌گردد یا تعهداتی را در خصوص اموال ملی بر کشور بار می‌کند، انحصاراً در صلاحیت کنگره ملی قرار دارد. همچنین، در بخش‌های ۷ و ۸ اصل ۸۴ آمده است که رئیس‌جمهور در برقراری روابط با کشورهای خارجی و پذیرش نمایندگان دیپلماتیک آن‌ها و نیز انعقاد معاهدات، کنوانسیون‌ها و قوانین بین‌المللی، مشروط به موافقت کنگره ملی، اختیار انحصاری خواهد داشت. در این زمینه، تصویب در سطح بین‌المللی و ابلاغ در سطح داخلی، اقدامات صلاحیدی قوه مجریه به شمار می‌روند. تودیع سند تصویب، رضایت کشور به التزام در قبال معاهدات در خصوص سایر طرفین معاهده و در حوزه حقوق بین‌الملل عمومی را رسمیت می‌بخشد، حال آنکه ابلاغ (همراه با ترجمه به زبان پرتغالی و انتشار متعاقب) متن معاهده از طریق دستور اجرایی رئیس‌جمهور، اقدام پایانی مربوطه برای تبدیل معاهده به بخشی از نظم حقوقی کشور برزیل محسوب می‌شود (Barbosa, 2008: 16). بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که رژیم ۱۹۸۸، قانون اساسی فعلی، محدودیتی برای قوه مجریه ایجاد می‌نماید که وابستگی به قوه مقننه را در پی خواهد آورد.

این محدودیت، همان معاهدات مستلزم هزینه‌ها یا تعهداتی است که برای اموال ملی سنگین است. در این میان، رئیس‌جمهور از یک سو صلاحیت انحصاری تصمیم‌گیری در خصوص سنگین بودن بار مالی مذکور و در واقع تحقق معیار لازم جهت دخالت کنگره را دارا بوده و از سوی دیگر کنگره ملی صلاحیت تصمیم‌گیری در خصوص معاهده‌ای را دارد که مستلزم چنین شرطی است (Lamy and de Oliveira, 2023: 46-47). به نظر می‌رسد، آنچه اتفاق می‌افتد هماهنگی اعمال قدرت بین رئیس‌جمهور و کنگره است. باوجوداین، اصول شفافیت و پاسخگویی دموکراتیک به‌طور فزاینده‌ای ایجاب می‌کند که پارلمان در انعقاد موافقتنامه‌ها نقش بیشتری داشته باشد، به‌ویژه در مواردی که تأثیر حقوقی، سیاسی یا مالی قابل توجهی بر دولت خواهد داشت.

ابلاغ، حیات داخلی معاهده بین‌المللی را اعلام می‌کند و انتشار، در صورتی که دستور اجرایی رئیس‌جمهور حاوی بازه زمانی نباشد، زمان اجرایی شدن متن آن معاهده در نظام حقوقی داخلی به شمار می‌آید. قانون اساسی برزیل صلاحیت‌ها و نقش‌های قوه‌های مقننه و مجریه در فرآیند پذیرش یک معاهده بین‌المللی را بیان می‌دارد، ولی نه شیوه اجرای آن‌ها و نه ضروری بودن یا نبودن ابلاغ و انتشار را برای اجرایی شدن معاهده در داخل کشور مشخص نمی‌سازد. در عمل، این قواعد از زمان جهانشاهی برزیل پس از استقلال در سال ۱۸۲۲ با هم هم‌افزایی دارند و تا روزگار حاضر توسط محاکم این کشور مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. بر اساس نظر دیوان عالی برزیل، ابلاغ در اعتبار معاهدات در خاک برزیل اقدامی ضروری به شمار می‌رود. فارغ از مباحث علمی و دانشگاهی، به باور حقوقدانان برزیلی، رسمیت و اعتبار یافتن معاهدات بین‌المللی و شناخت مردم و مقامات دولتی و ازجمله قوه قضائیه از مفاد آن‌ها از طریق ابلاغ و انتشار، با نظام حقوقی این کشور هم‌سویی و هم‌خوانی دارد. ابلاغ و به‌ویژه عمومی‌سازی، شرایط ضروری اعتبار قوانین در کشور برزیل به شمار می‌روند (Lamy and de Oliveira, 2023: 47).

قوانین برزیل متضمن مشارکت مستقل قوه مقننه و قوه مجریه هستند و به‌مثابه قاعده‌ای کلی در این کشور، ابلاغ همچون خود معاهدات عملی اجرایی محسوب می‌گردند. درعین حال، همان‌گونه که پیش‌تر مورد اشاره قرار گرفت، یکی از مهم‌ترین مسائل در این فرآیند، نقش مجلس است. مشارکت پارلمان باعث می‌شود تا درجه بیشتری از کنترل دموکراتیک بر اعمال قوه مجریه در اعمال اختیارات در حوزه سیاست خارجی اعمال شود. به‌طور کلی، مشارکت پارلمان می‌تواند شفافیت و پاسخگویی بیشتر قوه مجریه را در زمینه انعقاد معاهدات تضمین کند. در هر صورت، خصوصاً در مورد معاهدات

حقوق بشری تا آنجا که معاهدات به طور فزاینده‌ای بر حقوق افراد در داخل دولت عضو تأثیر می‌گذارند، یا به دنبال اصلاح قوانین موجود هستند، مشارکت پارلمان در فرآیند گسترده پیمان‌سازی اغلب اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، به عنوان مثال، معاهدات حقوق بشری و موافقت‌نامه‌ها در مورد یکسان‌سازی قواعد حقوق خصوصی در کشور برزیل، اغلب نیاز به اقدام قانونی در سطح شهرداری‌ها دارند. بر اساس قانون اساسی این دولت، خواه با پارلمان در طول مرحله مذاکره مشورت شده باشد یا خیر، مشارکت رسمی این نهاد تنها پس از توافق بر سر متن و قبل از صدور رضایت ارگان ذیصلاح برای التزام در سطح بین‌المللی صورت می‌گیرد که همین امر به نوعی، سطح تأثیرگذاری و تعیین کنندگی نهاد کلیدی مورد بحث را در خصوص معاهدات به طرز ناخوشایندی کاهش خواهد داد و مقررات داخلی پیمان‌بندی ممکن است قدرت را عمدتاً در دست دولت وقت بگذارد. چنان‌که ملاحظه می‌شود، برزیل هم در نسبت میان حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی، قائل به دوگانه‌انگاری است.

۳. پذیرش و التزام به معاهدات در پادشاهی استرالیا

استرالیا کشوری است از مجموعه کشورهای مشترک‌المنافع که دارای حکومت پادشاهی مشروطه است و بالاترین مقام سلطنتی بریتانیا، یعنی شاه چارلز سوم، پادشاه این کشور نیز به حساب می‌آید. جانشین شاه در این کشور فرماندار کل استرالیا است که وی نیز به نوبه خود فرمانداران ایالت‌های این کشور را تعیین می‌کند. هرچند فرماندار کل بر طبق قانون اساسی، از اختیارات فراوانی برخوردار است، اما در عمل شخص اجرایی اول در استرالیا نخست‌وزیر است که طی یک فرایند دموکراتیک انتخاب می‌شود و دولت را تشکیل می‌دهد. در استرالیا، مردم ابتدا نمایندگان مجلس را انتخاب می‌کنند. رئیس حزبی که بیشترین نفرات انتخاب شده را در مجلس داشته باشد به عنوان نخست‌وزیر مسئول تشکیل کابینه دولت می‌شود (Constitutional Centre of WA, 2019: 1). دولت استرالیا از سه زیرشاخه تشکیل می‌شود: قانون‌گذاری و اجرایی و قضایی. پارلمان استرالیا از دو مجلس تشکیل شده است: مجلس سنا و مجلس نمایندگان. دادگاه عالی استرالیا نیز قدرت والای قضایی را در این کشور در اختیار دارد. دولت فدرال استرالیا بر اساس قانون اساسی ۱۹۰۱ تأسیس شد و بر اساس همین قانون اساسی، قدرت اعمال حاکمیت بین دولت فدرال و ایالات تقسیم شده است (Tema, 2015: 1). البته، با توجه به قرار داشتن اصلی‌ترین اختیارات و قدرت تصمیم‌گیری در مهم‌ترین امور در اختیار

دولت فدرال، اگر ادعا شود کفه ترازوی قدرت، البته با هدف یکپارچه نگاه داشتن مهم‌ترین امور در سراسر قلمرو تحت صلاحیت استرالیا، به نفع دولت فدرال سنگینی می‌نماید، سخن گزافی نیست. در این میان در برخی حوزه‌ها، دولت فدرال دارای قدرت مطلق است، مانند حوزه‌های مربوط به تجارت و بازرگانی، دفاع، مخاطرات خارجی، مهاجرت و تابعیت (Parliament of New South Wales, 2023). در برخی حوزه‌ها نیز دولت فدرال و ایالات صلاحیت مشترک دارند، یعنی هر دو دارای قدرت قانون‌گذاری در این زمینه‌ها هستند. ایالات، هریک دارای قوه مقننه مستقل هستند و صلاحیت قانون‌گذاری در تمام زمینه‌ها به استثنای مواردی که در صلاحیت انحصاری دولت فدرال هستند را دارا هستند. در صورتی که تعارضی میان قوانین فدرال و ایالتی رخ دهد، قوانین فدرال حاکم است و در سراسر استرالیا اعمال می‌گردد. در حقیقت استرالیا نیز مانند بسیاری از کشورهای فدرال که دارای چندین نظام حقوقی هستند، دارای ۹ نظام حقوقی است: هشت نظام حقوقی ایالتی و یک نظام فدرال. اما آنچه بیش از همه بر زندگی اتباع این کشور مؤثر است، قوانین کیفری ایالات است. هریک از سیستم‌های فدرال و ایالتی مجموعه‌ای از قوای مجزاست که به نوبه خود اعمال حاکمیت می‌کنند، این قوا مانند اغلب کشورها شامل قوه مقننه، مجریه و قضاییه هستند (ANU, 2002: 2).

قانون اساسی استرالیا، در زمره آن دسته از قوانین اساسی است که در خصوص طرز عمل ارکان دولتی در برخورد با معاهدات بین‌المللی، به ذکر اشاراتی کلی و کوتاه بسنده کرده‌اند. در استرالیا، اختیار انعقاد معاهدات وفق بخش ۶۱ قانون اساسی به قوه مجریه واگذار شده است و بر این اساس، این امر مسئولیت رسمی قوه مجریه و نه پارلمان به شمار می‌آید. تصمیمات مرتبط با مذاکره راجع به کنوانسیون‌های چندجانبه از جمله تعیین اهداف، مواضع مطرح در مذاکرات، مؤلفه‌ها و چارچوب‌هایی که نماینده استرالیا می‌تواند در قالب آن فعالیت نماید و تصمیم نهایی در مورد امضا و تصویب در سطح وزرا و در بسیاری از موارد توسط هیئت دولت گرفته می‌شود. نظام حقوق اساسی استرالیا، افزون بر حصول اطمینان از کیفیت معاهده، مبادرت به تعبیه ابزارهای کنترلی و متوازن‌سازی نیز نموده و آن‌ها را تضمین کرده است. این مهم از رهگذر نقش پارلمان در بررسی تمامی اقدامات مرتبط با انعقاد معاهده و نیز تصویب قوانین جدید برای اجرایی ساختن معاهدات در داخل و همچنین نظارت قوه قضائیه بر آن‌ها به وقوع می‌پیوندد.

این کارآمدی و قطعیت، دولت را قادر می‌سازد تا مقتدرانه و با طیب خاطر با همتایان خود در ماوراء بحار مذاکره نمایند و در نقش‌آفرینی استرالیا در فرآیند مذاکرات سهم دارد. توافقی‌نامه‌های

دوجانبه منطبق بر نمونه متنی که از قبل به تأیید هیئت دولت رسیده است، متعاقباً به هیئت دولت ارجاع نخواهند شد. این نوع از توافقنامه‌ها ازجمله شامل موافقتنامه‌های ارتقاء و حمایت از سرمایه‌گذاری، معاهدات مربوط به معاضدت قضایی در موضوعات کیفری، معاهدات استرداد مجرمین و موافقتنامه‌های هواپیمایی هستند. باین‌حال، این توافقنامه‌ها پیش از تأیید شدن امضای معاهده از سوی شورای اجرایی فدرال، توسط وزرا مورد بررسی و مطمح نظر قرار می‌گیرند.

از منظر حکمرانی دموکراتیک که فلسفه آن درنهایت تضمین حقوق بنیادین افراد در جامعه است (دیرینا، بهار ۱۴۰۳: ۲۵)، نیاز به کنترل بیشتر بر قدرت دولتی و از این رو الزام تصویب معاهدات پارلمانی به‌ویژه در کشورهایی که معاهدات به‌طور خودکار در قوانین داخلی ادغام می‌شوند را نمی‌توان نادیده انگاشت. در کشورهایی همچون استرالیا، پس از ارائه اعلامیه الزام‌آور و لازم‌الاجرا شدن توافق، مفاد توافق شده با بخشی از قوانین فدرال و قوانین ایالتی ادغام می‌گردد؛ بنابراین تا زمانی که قوه مقننه قبل از آن مرحله در فرآیند انعقاد معاهده دخالت مؤثر نداشته باشد، نمی‌توان چندان به پیشبرد اصولی اهداف کنوانسیون مورد بحث در سطح داخلی امیدوار بود. علاوه بر دلایل پاسخگویی دموکراتیک، مشارکت قانون‌گذار در تصویب یک معاهده نیز ممکن است به هدف گسترده‌تر تشویق پذیرش عمومی معاهده و از این طریق و آماده‌سازی برای اجرای آن کمک نماید. بنابراین، لحاظ نقش جدی‌تر برای مجلسین استرالیا در فرآیند پذیرش و تصویب معاهدات بین‌المللی، چندان خالی از فایده نخواهد بود.

در تجزیه و تحلیل الزامات حقوق داخلی حاکم بر فرآیند انعقاد معاهدات، ابتدا لازم است منابع قانون در کشورهای مورد بررسی شناسایی و مقایسه شود. در اکثر دولت‌ها، اختیارات دولت معمولاً در قانون اساسی مکتوب تدوین می‌گردد. اگر چه قانون اساسی کشور استرالیا، در فرآیند معاهده‌سازی هیچ نقش رسمی‌ای برای پارلمان در نظر نگرفته است، ولی تمامی معاهدات (به جز معاهداتی که بنا به تصمیم دولت اضطراری و حساس هستند)، دست‌کم برای ۱۵ روز کاری پیش از اتخاذ اقدام الزام‌آور راجع به آن‌ها، در هر دو مجلس پارلمان مطرح می‌گردند. معمولاً هر معاهده‌ای پس از امضاء از جانب استرالیا و البته پیش از اتخاذ هر اقدامی که وفق حقوق بین‌الملل منجر به التزام کشور می‌شود، در دستور کار مجلسین قرار می‌گیرد. همچون کشور زلاند نو، در استرالیا نیز معاهدات ذیل تجزیه و تحلیل منافع ملی قرار می‌گیرند که بر اساس آن، چرایی پیوستن استرالیا به آن‌ها به بحث و بررسی و مذاقه گذاشته می‌شود. در صورت لزوم، این امر شامل مباحثه در خصوص پیامدهای قابل پیش‌بینی

اقتصادی، محیط‌زیستی، اجتماعی و فرهنگی اقدام معاهداتی، تعهدات ناشی از معاهده، هزینه‌های ملی مستقیم برای استرالیا، چگونگی اجرای داخلی معاهده، مشورت‌های صورت گرفته راجع به اقدام به انعقاد معاهده و پیش‌بینی امکان خروج یا فسخ می‌گردد.

معاهداتی که بازرگانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند یا رقابت را محدود می‌سازند نیز باید در دستور کار صورت‌جلسه تأثیر تنظیمی قرار گیرند. وظیفه بررسی معاهداتی که در دستور کار مجلسین قرار دارند، بر دوش کمیته مشترک معاهدات^۱ قرار دارد. این کمیته همچنین می‌تواند هر مسئله‌ای دیگری را در رابطه با معاهده یا سند بین‌المللی که از سوی هر یک از مجلسین یا یکی از وزرا به آن احاله شده است، بررسی نماید. از آنجایی که مذاکرات معاهدات چندجانبه کلان و حائز اهمیت عموماً طولانی و کاملاً عمومی است، مذاکرات پارلمانی تا زمانی که مسائل مربوطه برای عامه مردم شناخته شوند، ادامه می‌یابد (Austlii, 2011). رویه اتخاذی از سوی استرالیا در این مورد تا حدودی سنت یا رویه وست مینستر را یادآوری می‌نماید. از آنجایی که پیمان‌سازی به‌طور رسمی تحت اختیار سلطنتی، بدون نیاز به تأیید پارلمان انجام می‌شود، نقش پارلمان این است که قوه مجریه را از نظر سیاسی پاسخگو بداند که ممکن است از طریق اختیارات نظارت، مشاوره یا حق دریافت اطلاعات انجام شود. به دلیل تأثیرات قانونی معاهدات بین‌المللی در این نظام، تصویب پارلمان اغلب شکل یک اساسنامه رسمی به خود می‌گیرد. استرالیا هم از نظریه دوگانه‌انگاری در نسبت میان حقوق داخلی و حقوق بین‌الملل دنباله‌روی می‌کند.

۴. پذیرش و التزام به معاهدات در پادشاهی زلاند نو

زلاند نو یک حکومت مشروطه سلطنتی و دارای دموکراسی پارلمانی است. بالاترین مقام در این شاهنشاهی ملکه الیزابت دوم بود که اکنون شاه چارلز سوم جانشین وی گردیده است که در قانون عناوین شاهنشاهی ۱۹۷۴ ملکه زلاند نو و رئیس کشور لقب گرفته بود. فرماندار کل که با توصیه نخست‌وزیر زلاند نو منصوب می‌شود، نماینده پادشاه و شخص اول کشور است. سندی کیرو^۲ در حال حاضر این سمت را بر عهده دارد. وظیفه فرماندار کل امضای حکم وزیران و سفیران و مقامات ارشد، رسیدگی به برخی شکایات قضایی و انحلال پارلمان در شرایط خاص است. البته اختیارات فرماندار کل و پادشاه به‌طور کلی تشریفاتی است و تمام دستورهای آن‌ها پس از توصیه پارلمان صادر

1. The Joint Standing Committee on Treaties (JSCOT)

2. Cindy Kiro

می‌شود. این کشور همانند بریتانیا قانون اساسی مدون ندارد، اما قانون مشروطه سال ۱۹۸۶ مقررات پایه این حکومت را بیان کرده است (Wilson, 2016: 1). نخست‌وزیر رئیس دولت است و توسط پارلمان انتخاب می‌شود، نخست‌وزیر فعلی این کشور کریستوفر لاکسون^۱ از حزب ملی‌گرا است. در انتخابات سراسری که هر سه سال یک بار برگزار می‌شود، صدویست نماینده پارلمان این کشور انتخاب می‌شوند. با توجه به تشدید روابط بین‌الملل در دوران پس از جنگ جهانی دوم، روندی که شاید بتوان گفت در دوره پس از جنگ سرد افزایش یافته است، به‌عنوان یک قاعده کلی، می‌توان معتقد بود که هر چه قانون اساسی جدیدتر باشد، احتمالاً قوانین آن در مورد پیمان‌سازی دقیق‌تر خواهد بود. زلاند نو را نیز می‌توان مشمول همین قاعده به شمار آورد.

در کشور زلاند نو، اختیار اتخاذ اقدامات لازم برای انعقاد معاهدات الزام‌آور (تصویب، الحاق، پذیرش، تأیید، خروج، الغاء یا در خصوص معاهدات دوجانبه امضاء) با قوه مجریه و اختیار تصویب قوانین ضروری برای اجرای معاهدات با پارلمان است. در زلاند نو، مقامات کشوری در تمامی مذاکرات مرتبط با معاهدات دو یا چندجانبه که خواهان طرفیت در آن هستند مشارکت دارند. آنان به‌منظور تأمین و لحاظ منافع حداکثری زلاند نو، در طول مذاکرات و همچنین در خاتمه آن، با طرفین و سهامداران ذی‌نفع در موضوع مربوط به معاهده مشورت می‌نمایند. برای نمونه، جامعه مدنی، عندالاقضاء و بسته به موضوع معاهده، در این عرصه ورود می‌کند. سطح مشاوره به تأثیر معاهده بر سیاست‌های جاری و بسترهای حقوقی بستگی دارد و معمولاً با صاحبان صنایع یا گروه‌هایی که بیشترین تأثیر را از مفاد معاهده می‌پذیرند، صورت می‌گیرد. برای مثال، در خصوص توافقنامه‌های تجارت آزاد، وزارت امور خارجه و تجارت، همراه با سایر نهادهای دولتی، مبادرت به سازماندهی و اجرای برنامه گسترده‌ای از شور و مشورت می‌کند که هدف از آن مطلع ساختن سهامداران عمومی از روند مذاکرات، مقاصد آن و زمان‌بندی‌های احتمالی و همچنین دریافت نظرات آنان راجع به محتوای احتمالی این توافقنامه‌هاست.

صلاحیت‌های ارگان‌های مختلف دولتی در فرآیندهای حقوقی داخلی مربوط به انعقاد معاهدات بین‌المللی از اهمیت بالایی برخوردار است، زیرا نشان دهنده میزانی است که یک دولت داخلی‌سازی معاهدات را به‌عنوان بخش مهمی از رفتار سیاست خارجی در خود به رسمیت می‌شناسد. میزان شناخت مؤلفه‌های هنجاری انواع معاهدات، مستلزم دخالت و همچنین الزام‌گذاری قانون‌گذار در

1. Christopher Luxon

سطوح داخلی است. اگر با این دید بتوان نگرش عملی زلاند نو در پذیرش و التزام به معاهدات را به نظاره نشست، بدون تردید نگاه مشارکت‌محور این کشور نسبت به تأثیرگذاران و تأثیرپذیران اصلی اجرای مفاد یک سند بین‌المللی در سطح داخلی قابل تحسین می‌نماید و درعین‌حال، کند بودن روند تصمیم‌گیری دولت در خصوص معاهدات بین‌المللی را نیز توضیح خواهد داد.

هنگامی که متن معاهده‌ای در جریان فرآیند مذاکرات نهایی گردید، وزیری که حوزه کاری و مسئولیتی او بیشترین مناسبت را با موضوع معاهده مربوطه دارد (با مشورت یا همراه با وزیر امور خارجه)، درصدد دریافت تأیید هیئت دولت برای مراحل بعدی انعقاد معاهده بر خواهد آمد. هیئت دولت نیز موظف است در صورت لزوم، تجزیه و تحلیلی را در خصوص منافع ملی و میزان اثرپذیری و مزایا و معایب آن از انعقاد معاهده مورد نظر صورت دهد و به مجلس نمایندگان تسلیم نماید. در نظام حقوقی زلاند نو، برخی از معاهدات حائز اهمیت، پیش از اتخاذ هر گونه اقدام الزام‌آوری برای انعقاد معاهده (مثلاً تصویب)، مستلزم امضایی غیرالزام‌آور هستند. در خصوص معاهدات دوجانبه کم‌اهمیت و خرد، اقدام انعقادی الزام‌آور را می‌توان با اعلام تأیید از سوی هیئت دولت به انجام رساند. در نقطه مقابل، معاهدات دوجانبه کلان و دارای اهمیت ویژه باید در صحن مجلس نمایندگان به بحث و بررسی گذاشته شوند. معیاری که تحقق آن به تشخیص وزیر امور خارجه بستگی خواهد داشت. در غیر این صورت، وزیر معافیت از معاهده پارلمانی را تصویب خواهد کرد. امری که به مجریه اختیار می‌دهد تا بدون دخالت مجلس نمایندگان و کمیته منتخب، طرف توافق قرار گیرد (NZFATM, 2005). فرآیند بررسی معاهدات از سوی پارلمان، متضمن طرح معاهدات چندجانبه و معاهدات دوجانبه حائز اهمیت ویژه در صحن مجلس نمایندگان پیش از اتخاذ هر گونه اقدام الزام‌آور است (MFAT, 2021: 5-6). چراکه ممکن است رویه‌های مفصلی از طریق قانون داخلی یا غیررسمی‌تر از طریق عمل مورد نیاز باشد.

تعیین آنچه می‌تواند معاهده‌ای دوجانبه با وصف کلان و حائز اهمیت ویژه را شکل دهد، بر عهده و داخل در حوزه اختیارات وزارت امور خارجه قرار دارد. معیارهایی در این زمینه تعیبه شده‌اند که ازجمله آن‌ها وجود یا نبود منفعت کلان و حائز اهمیت موضوع معاهده برای عموم مردم، توسعه گسترده و چشمگیر روابط دوجانبه از سوی معاهده و تعیین وجود یا نبود منفعت در بررسی معاهده در مجلس نمایندگان از جانب کمیته منتخب وزارتخانه‌های امور خارجه، دفاع و تجارت هستند. زمانی که معاهده‌ای مطرح می‌شود، به کمیته امور خارجه، دفاع و تجارت ارجاع می‌گردد. این کمیته ممکن

است مبادرت به تحقیق در خصوص معاهده بنماید یا اینکه معاهده را به کمیته‌ای متناسب‌تر از خود احاله کند. به جز شرایط بسیار نادر و اضطراری که باید اطلاع‌رسانی شوند، دولت تا زمان گزارش کمیته مزبور یا ۱۵ روز کاری پس از تاریخ طرح مسئله در صحن مجلس، هر کدام که زودتر واقع شود، از اتخاذ هر گونه اقدام الزام‌آور در رابطه با معاهده‌ای که در مجلس نمایندگان طرح شده است خودداری می‌کند. احتمال دارد کمیته فوق‌الذکر به دولت اطلاع دهد که برای بررسی معاهده به زمان بیشتری نیاز دارد که در این صورت دولت ممکن است تعویق اتخاذ اقدام الزام‌آور در زمینه انعقاد آن معاهده را مطمئن نظر قرار دهد.

امکان دارد کمیته نظر عموم را جویا شود. افزون بر این، ممکن است خود مجلس خواهان فرصت بیشتری برای بحث و بررسی معاهده مربوطه مثلاً از طریق شور و تفحص در صحن علنی باشد. در صورتی که گزارش کمیته موصوف حاوی توصیه‌هایی برای دولت باشد، دولت باید ظرف ۹۰ روز از تاریخ ارائه گزارش کمیته مبادرت به ارائه پاسخ نماید. در حالی که فرآیند بررسی معاهده در پارلمان نوعی فراگرد تحقیق به شمار می‌رود، دولت باید دیدگاه‌های کمیته منتخب را مدنظر قرار دهد (MFAT, 2021: 56). آژانس دولتی تحلیل منافع ملی^۱، نهاد یاری‌رسانی است که در این زمینه، تجزیه و تحلیل منافع ملی که مزایا و معایب زلاند نو را برای تبدیل شدن به یک طرف توافق یا تصمیم به خروج مشخص می‌کند، به پارلمان ارائه خواهد نمود. این نهاد، مسئول اطمینان از انجام مشورت مناسب با سایر سازمان‌های دولتی، مائوری‌ها و اشخاص ثالثی است که ممکن است در این معاهده ذی‌نفع باشند.

تقنین ضروری برای اجرای معاهده در نظام حقوق داخلی زلاند نو (اگر نیازی به این کار باشد) تا زمان طرح معاهده در مجلس نمایندگان و انقضای زمان پاسخ به گزارش کمیته صورت نمی‌پذیرد. دولت تا زمانی که قانون‌گذاری لازم برای توانمندسازی زلاند نو در ایفاء تعهدات خود به موجب معاهده انجام نگرفته باشد، مبادرت به هیچ‌گونه اقدام الزام‌آوری در زمینه معاهده نخواهد نمود. اقدامات رسمی مربوط به معاهدات (همانند تصویب یا الحاق)، زلاند نو را به تعهدات معاهدات چندجانبه ملتزم می‌سازد. در توافقنامه‌های چندجانبه، دولت از رهگذر تسلیم سند رسمی مقتضی به امین معاهده، فرآیند معاهده‌سازی را تکمیل می‌کند. در خصوص معاهدات دوجانبه، مرحله الزام‌آور معمولاً امضای قطعی یا تبادل یادداشت‌های دیپلماتیک دایر بر تأیید تکمیل فرآیندهای ضروری داخلی

1. National Interest Analysis

(تقنین) برای اجرایی ساختن معاهده است. درنهایت، اگرچه، شرط تصویب یک توافق، فرصتی را برای مشارکت ارگان‌های مختلف دولتی فراهم می‌کند، مذاکره در مورد متن تا حد زیادی به عهده قوه مجریه خواهد بود. هرچند، معمولاً قبل از اعلام رضایت برای التزام، تأخیری وجود خواهد داشت که طی آن ممکن است تأیید سایر ارگان‌ها امکان‌پذیر باشد، اما همچنان تصمیم‌گیری اصلی در این خصوص عمدتاً در قوه مجریه خلاصه می‌شود. همچون موارد پیشین، نظام حقوقی زلاند نو نیز از نظریه دوگانه‌انگاری در رابطه حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی پیروی می‌نماید.

نتیجه‌گیری

از آنجایی که انعقاد موافقتنامه‌های بین‌المللی نه تنها یک فرآیند حقوقی در سطح حقوق بین‌الملل است، بلکه شامل اعمال قدرت دولتی نیز می‌شود، مشمول قواعد مربوطه حقوق داخلی خواهد بود که بر این گونه اعمال حاکم است. فرآیند پیمان‌بندی بین‌المللی ریشه در دوره‌ای دارد که اختیارات دولتی قابل توجهی توسط حاکمان شخصی اعمال می‌شد. بنابراین تا پایان سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم، نمایندگی دولت در سطح بین‌المللی، ازجمله برای اهداف انعقاد معاهدات بین‌المللی، در بیشتر موارد، بخشی از قدرت شخصی پادشاه بود که باید شخصاً یا توسط دیپلمات‌ها به نمایندگی از او اعمال شود. بااین حال، با ظهور مشروطیت، تمام اختیارات دولت باید از قانون ناشی می‌شد و قواعد حقوقی به عنوان مبنایی برای انجام روابط خارجی تدوین گردید. درعین حال، سیاست خارجی و در نتیجه پیمان‌سازی، با کمک سایر اعضای قوه مجریه عمدتاً به رئیس دولت یا نخست‌وزیر اختصاص یافت. در ادامه، استقرار اصول دموکراتیک در نظام‌های حکومتی ملی منجر به درخواست‌ها برای پاسخگویی و شفافیت بیشتر اقدامات اجرایی در روابط بین‌الملل و به ویژه در زمینه پیمان‌سازی شد. بنابراین، امروزه معاهدات به طور فزاینده‌ای موضوع پرسش‌ها و بحث‌های پارلمانی، جلسات عمومی، جلسات توجیهی، گزارش‌های کمیته و... قرار گرفته‌اند.

افزون بر این، با توجه به معاهدات با پیامدهای سیاسی قابل توجه یا توافقاتی که تعهدات مالی دارند یا حقوق افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند، معمولاً پارلمان باید موافقتنامه را تأیید نموده و در نتیجه مسئولیت‌پذیری دموکراتیک بیشتری را تضمین کند. درعین حال، همیشه این طور نیست که توافقات ساده و اجرایی لزوماً در صلاحیت انحصاری قوه مجریه منعقد شود و ممکن است قبل از امضای آن‌ها

به تصویب مجلس نیاز داشته باشد. مقایسه نظام‌های حقوقی مورد بررسی باید با مشاهده این نکته آغاز شود که همه آن‌ها به نوعی مدعی طرفداری از نظریات دموکراسی قانون اساسی هستند.

رویه حقوقی داخلی برای انعقاد موافقتنامه‌های بین‌المللی شامل قوه مجریه، قوه مقننه و در صورت لزوم، واحدهای تشکیل‌دهنده فدرال یا سایر مناطق فرعی یا وابسته است. با توجه به این واقعیت که انعقاد معاهدات جنبه اصلی امور خارجی در همه کشورها را تشکیل می‌دهد، قوه مجریه موظف است نقش مهمی را در این مسیر ایفا کند، اگرچه میزانی که با صلاحیت سایر ارگان‌ها متعادل می‌شود بین دولت‌های مورد بررسی متفاوت است. مقوله‌های معینی از معاهدات وجود دارد که تقریباً همه کشورها برای آن‌ها به نوعی مشارکت قوه مقننه نیاز دارند، اگرچه ابزارهایی که به‌وسیله آن‌ها تعریف می‌شوند، به‌طور قابل توجهی متفاوت است. شکل و میزان دخالت قوه مقننه ممکن است از اطلاعات ساده یا مشورت گرفته تا تأیید صریح توسط قانون‌گذاری متفاوت باشد. با این حال، همچنان هم می‌توان گفت در رویه قانون اساسی اکثر کشورها، قوه مجریه نقش غالب را ایفا می‌کند.

در اکثر کشورهای مورد بررسی، دولت همچنان انعقاد معاهدات بین‌المللی را در سطح داخلی مدیریت می‌کند و مسئولیت سیاسی در این زمینه را بر عهده می‌گیرد. همان‌طور که کابینه این روند را هدایت می‌کند، مؤلفه سیاست خارجی پیمان‌نویسی همچنان قوی است. اگرچه خود این رویه در دست دولت است، اما ابزارهای اعمال کنترل دولت و میزان چنین کنترلی متفاوت است. در سلطنت‌های سنتی، رویه حقوقی داخلی به‌طور سنتی با اختیارات سلطنتی مرتبط است؛ یعنی آن دسته از اختیاراتی که از نظر تئوری هنوز در اختیار تاج‌وتخت است، اگرچه در واقع معمولاً توسط دولت وقت اعمال می‌شود. قوانین اساسی جمهوری نیز وجود دارد که در آن همه معاهدات در مقطعی باید به‌طور صریح یا ضمنی توسط دولت تصویب شوند، صرف‌نظر از اینکه آیا علاوه بر این نیاز به تصویب مجلس دارند یا خیر. بیشترین میزان بذل توجه در این زمینه را می‌توان به دولت دانمارک نسبت داد. در عین حال، دولت زلاند نو در رویکرد دموکراتیک نسبت به پذیرش یا عدم پذیرش معاهدات، گوی سبقت را از سایر دول مورد بررسی در این نوشتار ربوده است. با وجود اینکه، مفهوم دانمارکی از دموکراسی بر پایه یک پارلمان قوی و دادگاه‌هایی استوار است که مراقب هستند به شیوه‌ای «سیاسی» عمل نکنند، به‌نظر می‌رسد ارزش‌هایی مانند دموکراسی، تفکیک قوا، دادگاه‌های مستقل و حقوق اولیه بشر، به‌عنوان مثال آزادی‌های سیاسی، حق حریم خصوصی و... ارزش‌های مشترکی هستند که در قوانین اساسی هر چهار دولت جایی برای خود یافته‌اند.

هرچند، دولت‌های مورد بررسی در این پژوهش از نظر قوانینی که در رابطه با انعقاد معاهدات دارند به‌طور قابل توجهی متفاوت هستند، کندوکاو در چندوچون پذیرش و التزام به معاهدات در نظام حقوقی دولت‌های چهارگانه دانمارک، برزیل، استرالیا و زلاند نو، نشان داد که نظریه چیره در زمینه مناسبات میان حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی، همچنان دوگانه‌انگاری یا همان دوئالیسم است. در حقیقت، در هیچ‌یک از دولت‌های مورد بررسی در این نوشتار، دو نظام حقوق بین‌الملل و داخلی به‌مثابه یک سیستم کلان و یکپارچه نگریسته نشده است، بلکه سیستم حقوق داخلی، نظامی است جدا و مستقل که تنها در صورت صلاحدید دولت قادر به تأثیرپذیری از قواعد بین‌المللی خواهد بود. در این زمینه، دستیابی به صلاحدید دولت از یک طرف نیازمند مشارکت پارلمان و از سوی دیگر، مستلزم اقدام رئیس قوه مجریه خواهد بود. در ترازوی این رابطه، هرگونه کاهش توازن، کفه زیان ناشی از عدم تعادل دو نهاد را سنگین‌تر خواهد نمود.

افزایش اختیارات مجریه، کاهش عملکرد دموکراتیک مقننه را در پی خواهد آورد و افزایش اختیارات مقننه، به اطاله وقت و منابع منتج خواهد شد و پویایی مجریه در سامان‌دهی سیاست‌گذاری‌های خارجه را رقم می‌زند. آنچه مبرهن است، از منظر حکمرانی دموکراتیک، نیاز به کنترل بیشتر بر قدرت دولتی و الزام تصویب معاهدات در پارلمان و در عین حال، باقی‌گذارن قدرت اتخاذ تصمیم نهایی با توجه به مصالح روز کشور در دست مجریه، گرایش بیشتری به برقراری نظام دموکراتیک و مصلحت‌اندیشی پذیرش و التزام به معاهدات خواهد داشت. امری که در گسترش هر چه بیشتر نظم بین‌المللی و تقویت همکاری‌های بین‌الدولی بسیار تأثیرگذار خواهد بود.

فهرست منابع

- باقرزاده، رضوان (۱۴۰۳). «بازشناسی عرف و معاهده از نظرگاه خلق قواعد حقوقی بین‌المللی». مجله حقوقی بین‌المللی، دوره ۴۱، شماره پیاپی ۷۵.
- براونلی، یان (۱۳۹۶). *اصول حقوق بین‌الملل عمومی (ویرایش هشتم: جیمز کرافورد)*، مترجم: محمد حبیبی، مجنده، قم: دانشگاه مفید.
- حجار، محمود؛ زمانی، سید قاسم (۱۴۰۲). «جایگاه قواعد مرتبط حقوق بین‌الملل در تفسیر معاهدات». مجله حقوقی بین‌المللی، دوره ۴۰، شماره پیاپی ۷۲.
- دبیرنیا، علیرضا (۱۴۰۳). «اتکاء به آراء عمومی در نظام‌های دموکراتیک و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران». حقوق عمومی تطبیقی، دوره ۱، شماره ۱.
- ذوالعین، پرویز (۱۳۸۸). *مبانی حقوق بین‌الملل عمومی*، چاپ ششم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ستایش‌پور، محمد (۱۴۰۱). «واکاوی تطبیقی مظاهر «دوگانه‌انگاری و یگانه‌انگاری» حقوق داخلی و بین‌المللی در سیر تطور آموزه‌های حقوقی و رویه جامعه بین‌المللی»، پژوهشنامه حقوق تطبیقی، دوره ۶، شماره پیاپی ۱۱.
- شهبازی، آرامش (۱۳۹۵). *فلسفه حقوق بین‌الملل (دفتریکم: پوزیتیویسم)*، تهران: شهر دانش.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۳). *حقوق معاهدات بین‌المللی*، تهران: گنج دانش.
- فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۸۳). *حقوق بین‌الملل معاهدات*، چاپ دوم، تهران: فرهنگ نشر نو.
- محبی، محسن؛ رضادوست، وحید (۱۳۹۴). «تفسیر تکاملی معاهدات در حقوق بین‌الملل در پرتو قضیه اختلاف در خصوص کشتی رانی و حقوق مربوط به آن (کاستاریکا علیه نیکاراگوئه)»، مجله حقوقی بین‌المللی، دوره ۳۲، شماره پیاپی ۵۳.

References

- Christensen, Jens Peter; Elklit, Jørgen; NederGaard, Peter (2020). The Oxford Handbook of Danish Politics. Oxford: Oxford University Press.
- Mendez, Mario (2013). The Legal Effects of EU Agreements. Oxford: Oxford University Press.
- Adede, A. O. (2001). "Domestication of International Obligations", Constitution of Kenya Review Commission, Vol. 14; available at: <http://www.commonlii.org/ke/other/KECKRC/2001/14.html> (last access on 17 February, 2025).
- Antsygina, Ekaterina (24 January 2025). "The Legal Debate Surrounding Greenland and Denmark: Unpacking Donald Trump's Statements". EJIL:Talk! Blog of the European Journal of International Law; available at: <https://www.ejiltalk.org/the-legal-debate-surrounding-greenland-and-denmark-unpacking-donald-trumps-statements/> (last access on 17 February, 2025).
- Jackson, John H (2017). "Status of Treaties in Domestic Legal Systems: A Policy Analysis". American Journal of International Law, Vol. 86, No. 2.

- Krunke, Helle and Baumbach, Helle (2019). "The Role of the Danish Constitution in European and Transnational Governance". In: Anneli Albi and Samo Bardutzky (eds.), *National Constitutions in European and Global Governance: Democracy, Rights, the Rule of Law: National Reports*, The Hague: Asser Press.
- Krunke, Helle; Baumbach, Trine (2019). "The Role of the Danish Constitution in European and Transnational Governance". In: Albi, Anneli; Bardutzky, Samo (eds.), *National Constitutions in European and Global Governance: Democracy, Rights, the Rule of Law: National Reports*, London: Springer.
- Lamy, Marcelo; de Oliveira, Danilo (2023). "Incorporation and Hierarchy of International treaties in Brazil". *Macau Journal of Brazilian Studies*, Vol. 6, No. 1.
- Lee, Hee Eun and Lee, Seokwoo (2010). "Positivism in International Law: State Sovereignty, Self-Determination, and Alternative Perspectives". *Asian Yearbook of International Law*, Vol. 16.
- Vidamir, Jure (6 February 2025). "Greenland and Territorial Acquisition under International Law". *EJIL:Talk! Blog of the European Journal of International Law*; available at: <https://www.ejiltalk.org/greenland-and-territorial-acquisition-under-international-law/> (last access on 17 February, 2025).
- Schneider, Ronald Milton and Momsen, Richard P. (2025). "The Legislature of Brazil". Available at: <https://www.britannica.com/place/Brazil/The-legislature> (last access on 17 February, 2025).
- Tema (2015). "Australia's Political System". Available at: <https://www.abc.net.au/ra> (last access on 17 February, 2025).
- Wilson, John (2016). "Nation and Government". *Te Ara - the Encyclopedia of New Zealand*; available at: <https://teara.govt.nz/en/government-and-nation> (last access on 17 February, 2025).
- Andre Luis Ribeiro Barbosa (2008). *Direct Effect of International Agreements within the Brazilian Legal System: The Case of the TRIPs Agreement*. Thesis in World Trade Institute; available at: https://www.wti.org/media/filer_public/da/83/da83bb7a-ed20-4c39-8fcb-bb2ba3ffa03b/andre_barbosa_thesis.pdf (last access on 17 February, 2025).
- D. Reports
- ANU- Australian National University (2002). *Australian Crimes Acts and Criminal Codes*. Available at: <https://libguides.anu.edu.au> (last access on 17 February, 2025).
- Austii (2016). *Australia and International Treaty Making*. Available at: <http://www.austlii.edu.au> (last access on 17 February, 2025).
- Constitutional Centre of WA (2019). "Forming Government; Teacher Notes". Government of Western Australia- Department of the Premier and Cabinet. Available at: <https://www.wa.gov.au/system/files/202001/Forming%20Government%20Teacher%20Notes.pdf> (last access on 17 February, 2025).
- Council of Europe (23 January 2001). *Expression of Consent by States to be Bound by a Treaty; Analytical Report and Country Reports*. Available at: <https://rm.coe.int/168004ad95> (last access on 17 February, 2025).
- Economides, C. (1993). *The Relationship between International and Domestic Law (Report)*. Available at:

- [https://www.venice.coe.int/webforms/documents/default.aspx?pdffile=CDL-STD\(1993\)006-e](https://www.venice.coe.int/webforms/documents/default.aspx?pdffile=CDL-STD(1993)006-e) (last access on 17 February, 2025).
- Gómez Ramírez, Enrique (January 2021). "Brazil's Parliament and Other Political Institutions". Available at: <https://tinyurl.com/25mcwwnu> (last access on 17 February, 2025).
- MFAT- Ministry of Foreign Affairs and Trade (2021). International Treaty Making; Guidance for Government Agencies on Practice and Procedures for Concluding International Treaties and Arrangements. Available at: <https://www.mfat.govt.nz/assets/About-us-Corporate/Treaties-Model-instruments/International-Treaty-Making-Guide-2021.pdf> (last access on 17 February, 2025).
- Mwandha, James (2023). "National Legislation and The Convention-Incorporating The Convention into Domestic Law". UN Department of Economic and Social Affairs; Available at: <https://social.desa.un.org/issues/disability/resources/handbook-for-parliamentarians/chapter-five/chapter-five-national> (last access on 17 February, 2025).
- New Zealand Foreign Affairs and Trade Ministry (2025). "New Zealand Treaties". Available at: <https://www.mfat.govt.nz> (last access on 17 February, 2025).
- Parliament of New South Wales (2023). "The Roles and Responsibilities of Federal, State and Local Governments". Available at: <https://www.parliament.nsw.gov.au> (last access on 17 February, 2025).
- Constitution of the Kingdom of Denmark (5 June 1953). Available at: <https://is.gd/1S6fmo> (last access on 17 February, 2025).
- Constitution of the Federative Republic of Brazil (5 October 1988). Available at: https://www.stf.jus.br/arquivo/cms/legislacaoConstituicao/anexo/brazil_federal_constitution.pdf (last access on 17 February, 2025).

In Persian

- Brownlie, Ian (2017). Principles of Public International Law (8th Edition: James Crawford). Translated by: Mohammad Habibi Mojandeh, Qom: Mofid University.
- Zol'eing, Parviz (2009). Foundations of Public International Law. 6th edition, Tehran: Foreign Ministry Press Center.
- Shahbazi, Aramesh (2016). Philosophy of International Law (Vol. I: Positivism). Tehran: Shahr-e-Danesh Publication.
- Ziaie Bigdeli, Mohammad-Reza (2004). Law of International Treaties. Tehran: Ganj-e-Danesh Publication.
- Falsafi, Hedayatollah (2004). International Law of Treaties. 2nd edition, Tehran: Farahang-e-Nashre-Nou Publication.
- Bagherzadeh, Rezvan (Fall 2024). "The Recognition of Customs and Treaties from the Perspective of International Law-Making". International Law Review, Vol. 41, No. 75.
- Dabirnia, Alireza (Spring 2024). "Reflection of Public Opinion in Democratic Systems and the Constitution of the Islamic Republic of Iran". Comparative Public Law, Vol. 1, No. 1.
- Hajjar, Mahmoud and Zamani, Seyed Ghasem (Winter 2024). "The Position of Relevant Rules of International Law in the Interpretation of Treaties". International Law Review, Vol. 40, No. 72.

- Setayeshpour, Mohammad (April 2022). "Comparative Analysis of the Phenomena of "Dualism and Monism" of Domestic and International Law: Evolution of Legal Doctrines and Practice of International Community". *Comparative Law Quarterly*, Vol. 6, No. 2.
- Mohebbi, Mohsen and Rezadoust, Vahid (December 2016). "Evolutionary Interpretation of Treaties in International Law in the Light of Dispute Regarding Navigational and Related Rights Case (Costa Rica v. Nicaragua)". *International Law Review*, Vol. 32, No. 53.

